

مفهوم خدا در اندیشه ابن سینا

مستانه کاکایی*

حسن عباسی حسین آبادی**

چکیده

ابن سینا بر اساس وجودشناسی، خداشناسی را تبیین می‌کند و برای اثبات خدا استدلالی مبتنی بر وجودشناسی بیان می‌کند. اصل مهم وجودی او تمایز میان وجود و ماهیت است. بر اساس این تمایز، موجودات به دو قسم واجب و ممکن تقسیم می‌شوند. در واجب‌الوجود تمایز وجود و ماهیت بی‌معناست و در ممکنات چنین تمایزی برقرار است. پرسش اولیه این است که ابن سینا چه تصویری از خدا دارد؟ مفهوم خدا نزد او چیست؟ ویژگی‌های آن کدام است؟ مفهوم خدا نزد ابن سینا با دو بیان مطرح شده است «الحقیقه الأول الإیبه» و نیز «واجب‌الوجود ماهیته آئیه». حال پرسش اصلی این است که این دو عبارت در نتیجه بحث چه تفاوتی باهم دارند؟ آیا این که یک‌بار ابن سینا واجب‌تعالی را «ائیت محض» می‌داند و در جای دیگر از عینیت وجود و ماهیت او سخن می‌گوید به تناقض‌گویی دچار نشده است؟ در این نوشتار برآنیم پس از بررسی این دو عبارت به حل این مسئله بپردازیم و برای این امر، از تحلیل ویژگی‌های واجب‌الوجود نیز بهره می‌گیریم.

کلیدواژه‌ها: وجود، وجوب، «ائیت»، ماهیت، واجب‌الوجود.

۱. مقدمه

اهمیت مبحث مفهوم خدا در اندیشه ابن سینا در این است که علاوه بر اثبات ماهیت‌نداشتن واجب، و وجود محض بودن او، وحدت و یگانگی او نیز اثبات می‌شود. ابن سینا در نمط

* دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی، نویسنده مسئول، mastaneh.kakayi@gmail.com

** استادیار گروه فلسفه دانشگاه پیام نور تهران، abasi.1374@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱۴

چهارم اشارات با اثبات این مسئله که موجود اعم از مادی و مجرد است و سپس تقسیم علل به علل وجود و علل ماهیت و اثبات این که علت نخستین علت فاعلی است، به این بحث می پردازد که در عالم هستی آن چه تحقق دارد، برحسب ذاتش به دو قسم تقسیم می شود: واجب و ممکن. او موجودات ممکن را دارای وجود و ماهیت دانست ولی این تمایز را در واجب الوجود نپذیرفت. بنابراین می توان پرسید که با توجه به مباحث وجودشناسی ابن سینا، و تمایز وجوب و امکان، و تمایز وجود و ماهیت، تصور او از واجب الوجود چگونه است؟ مفهوم خدا نزد او چه تعبیر و تفسیری دارد؟ این مفهوم بر چه لوازمی از وجود متکی است؟ و بر اساس آن، چه ویژگی هایی را می توان برای او در نظر کرد؟ وجود و ماهیت نزد واجب به چه معناست؟ در این نوشتار به این سؤالات پاسخ می دهیم تا به تحلیل مفهوم خدا دست یابیم.

۲. تحلیل مفهوم «ماهیت»

به نظر می رسد واژه «ماهیت» نخستین بار توسط فارابی ساخته شده و به کار رفته است. پس از او ابن سینا به آن وسعت بخشیده و در زبان فلسفی جا انداخته است. پیش از فارابی به جای این واژه از کلمه «مائیت» استفاده می شد. واژه ماهیت مصدر جعلی «ماهو» است؛ ساختن ماهیت از «ماهو» کاری تازه بود که در زبان عرب سابقه نداشته است (حکمت، ۱۳۸۹: ۲۵۰). ابن سینا «ماهیت» را به معانی مختلف آورده است؛

۱. «ما به الشیء هو هو»؛ یعنی «آن چیزی که یک شیء به سبب آن چیز شیئیت خاص خود را دارد»؛ یعنی همان وجود شخصی، عینی و منفرد شیء است که از آن به هویت تعبیر می شود (حکمت، ۱۳۹۰: ۲۳۷). ماهیت در این معنا عام است^۱ و علاوه بر ممکنات شامل واجب تعالی نیز می شود؛ چراکه واجب تعالی «چیستی» ندارد؛ اما هویت دارد (شیروانی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۲۶). «ما به الشیء هو هو» به حقیقت و تحقق شیء در خارج اشاره می کند.
۲. ماهیت به معنای «ما یقال فی جواب ما هو» (ابن سینا، ۱۴۱۸: ۳۷۱؛ حکمت، ۱۳۹۰: ۲۴۴؛ حکمت، ۱۳۸۹: ۲۰۱) به باور ابن سینا، هر چیزی دارای ماهیتی است که آن چیز به سبب آن ماهیت، آن چیز است. «ماهیت» هر چیزی عبارت از «حقیقت» و بلکه «ذات» آن است^۲ (ابن سینا، ۱۴۰۵، ج ۱، مدخل: ۳۰؛ همان، ۱۳۷۵: ۷).

حقیقت هر شیء است که قوام ذات شیء بسته به آن است و آن شیء در این حقیقت، با تعدادی از موجودات دیگر اشتراک دارد (حکمت، ۱۳۹۰: ۲۳۷). مثلاً وقتی می‌گوییم «ما هو» و در پاسخ می‌آید حیوان، در حقیقت، حیوان شامل انسان، اسب و گاو و غیره نیز می‌شود که در حقیقت حیوانیت مشترک‌اند. هرگاه به شیء‌ای اشاره می‌کنیم و می‌پرسیم «ما هو»، مثلاً در پاسخ می‌گوییم «انسان» و حد آن یعنی «حیوان ناطق»، یا اجزای آن، حیوان و ناطق، جداگانه به عنوان «ماهیت» در پاسخ پرسش فوق می‌آید (حکمت، ۱۳۸۹: ۲۶۰). تعریف حقیقی یک شیء، در جواب از سؤال «ما هو» به دست می‌آید. تعریف دوم بر حسب نحوه تحقق شیء در ذهن است و پاسخ به سؤال «ما هو» است.

۳. وجود نزد ابن سینا

پیش از فارابی واژه «وجود» نزد فیلسوفان و در زبان فلسفی به کار رفته است؛ اما جاری و مسلط نبوده است؛ از جمله کسانی که از واژه وجود استفاده کردند، کندی^۳ بود. از نظر فارابی، زبان عربی از ابتدای تکونش تا روزگار ترجمه و انتقال فلسفه، فاقد واژه‌ای بوده که بتواند مفاد کلمه «هست» فارسی را افاده کند (حکمت، ۱۳۸۹: ۲۳۶). واژه‌هایی که نزد اهل فلسفه متداول بوده است؛ لفظ «هو» است «هو» عربی همان «هست» فارسی است و مصدر آن «الهیوه» است (فارابی، ۱۹۸۶: ۱۱۲) و الفاظ دیگری مانند «انیت»^۴ متداول بود که مدلول و معنای «وجود» و «تحقق عینی» است (حکمت، ۱۳۸۹: ۲۲۳-۲۲۵).

«انیت» برای ابن سینا هم همان وجود عینی و منفرد و غیر قابل اشتراک است. در اندیشه او می‌توان برای وجود پنج معنا در نظر گرفت: وجود خاص؛ وجود اثباتی؛ فعل وجوددادن؛ فعل بودن و وجود رابط. وجود یا به معنای اسمی به کار می‌رود که بر سرشت اشیا و موجودات اطلاق می‌شود (وجود خاص)، یا به معنای عام دلالت دارد که صفت مشترک میان موجودات است (وجود اثباتی)، یا به معنای «فعل وجوددادن» است که در رابطه با وجودبخشی خداوند به مخلوقات به کار می‌رود، یا به معنای «فعل بودن» است به معنای عارض بودن وجود بر ماهیت که در آن منشأیت آثار خارجی مد نظر است، یا در حمل میان موضوع و محمول به صورت رابط لحاظ می‌شود (کاکایی، ۱۳۹۴: ۸۶-۸۹).

در بحث مخلوقات و تمایز میان وجود و ماهیت، وجود به معنای «فعل بودن» است و مراد از وجود در بحث «الأول الحقیقه الإنیه» وجود به معنای «فعل وجوددادن» است.

سخن این است که ابن سینا برای بحث مفهوم خدا با دو بیان سخن می‌گوید: در الهیات *ثمنا* صریحاً می‌گوید واجب‌الوجود ماهیتی غیر از انبثش ندارد. و بر نفی ماهیت از واجب تأکید می‌کند و بر آن دلیل می‌آورد. در تعلیقات می‌گوید «واجب‌الوجود ماهیته انبثه» (ابن سینا، ۱۳۷۱: ۱۸۷).

ابتدا ادله بر «انبث» واجب‌الوجود را آوردیم، سپس ادله بر عینیت وجود و ماهیت در واجب‌الوجود، و سپس تحلیل بر این که مراد از این دو تقریر چیست.

۴. ادله بر «انبث» محض بودن واجب‌الوجود

ابن سینا برای واقعیت دو نحوه «وجود» قائل است. یکی «وجود» ممکن که «وجود» تعلقی است و دیگری «وجود» واجب که افاضه‌کننده «وجود» به ممکن است. خداوند «وجود محض» است و مخلوقات مرکب از وجود و ماهیت و «موجود» هستند. بنابراین حقیقت وجود، مرکب از ماهیت و وجود، ماده و صورت، جنس و فصل و اجزاء مقداری نیست.

۱.۴ دلیل نخست

ابن سینا در *الهیات ثمنا* این بحث را با تعبیر «مبدأ اول دارای ماهیتی جز انبث نیست»^۵ (ابن سینا، ۱۴۱۸: ۳۳۷) آغاز می‌کند. دلیل اول از قرار ذیل است:

اگر واجب‌الوجود دارای ماهیت باشد، باید ماهیت آن معروض وجود باشد. در این صورت علت عروض وجود بر ماهیت چیست؟ یا خود ماهیت واجب یا چیزی دیگر. بدین معنا که اگر ماهیت و وجود واجب‌الوجود دو امر متغایر باشند و وجود، عارض ماهیت شود؛ از دو حال خارج نیست: ۱. یا وجود لازمه ذات ماهیت است؛ ۲. یا لازمه چیزی خارجی است.

محال است وجود لازمه ذات ماهیت باشد؛ زیرا وجود از چیزی تبعیت نمی‌کند مگر این که آن چیز موجود باشد و این مستلزم تقدم وجودی ماهیت بر وجود است و این محال است. موجود بودن ماهیت قبل از وجود یا به همین وجود معلول است یا به وجودی دیگر. اگر به همین وجود معلول است مستلزم دور و اگر به وجودی دیگر است مستلزم تسلسل

است و تسلسل باطل است (ابن‌سینا، ۱۴۱۸: ۳۶۷؛ دادجو، ۱۳۹۰: ۳۴۶؛ و بهشتی، ۱۳۸۷: ۲۳۰-۲۳۱).

از سوی دیگر، در ادامه بیان می‌کند هرچیزی که دارای ماهیتی غیر از انیت باشد معلول است و وجوب ماهیت از ناحیه علتی است؛ لذا این ماهیت فی‌نفسه ممکن‌الوجود هستند و وجود از ناحیه غیر بر آن‌ها عارض می‌شود. پس اگر واجب‌الوجود نیز دارای ماهیت باشد همین وضعیت موجودات دارای ماهیت را خواهد داشت؛ درحالی‌که واجب‌الوجود دارای ماهیت نیست و موجودات دارای ماهیت وجود خود را از او می‌گیرند.

حال شق دوم، اگر وجود لازمه چیزی دیگر خارج از ذات او باشد و وجود واجب معلول امری خارج از ذات واجب‌تعالی است لازم می‌آید واجب‌الوجود در وجود خود نیازمند به غیر باشد و این با وجوب وجود سازگار نیست (ابن‌سینا، ۱۳۷۱: ۲۸۷؛ ابن‌سینا، ۱۴۱۸: ۳۶۷-۳۶۸؛ بهشتی، ۱۳۸۷: ۲۳۰-۲۳۱) ابطال این شق نیز به نوعی به ماهیت نداشتن واجب‌تعالی می‌انجامد؛ زیرا گفتیم امر ماهیت‌دار، معلول است و معلول نیز وجودش را از علت می‌گیرد. علت هم اگر خارج از ذات باشد سبب معلولیت واجب‌الوجود می‌شود و دلیل ناسازگاری معلولیت با وجوب وجود این است که معنای وجوب وجود، تحقق به‌ذاته وجود، بدون درنظرگرفتن غیر است. بنابراین واجب‌الوجود غیر از وجود خود ندارد.

۲.۴ دلیل دوم

در فصل چهارم مقاله هشتم کتاب *الهیات شفا*، ابن‌سینا «انیت واجب‌الوجود» را مطرح می‌کند و در عین حال یگانگی او را نیز اثبات می‌کند.^۶ مبدأ اول دارای ماهیتی جز انیت نیست. اگر واجب‌الوجود دارای ماهیت باشد وجوب وجود آن حقیقتی غیر از حقیقت ماهیت آن دارد؛ مثلاً ماهیت انسان بودن غیر از ماهیت واجب‌الوجود بودن اوست. پس اگر واجب‌الوجود دارای حقیقتی است و حقیقتی غیر از این ماهیت دارد و اگر لازمه واجب‌الوجود بودن او این است که به این ماهیت متعلق باشد و بدون تعلق به این ماهیت نمی‌تواند واجب‌الوجود باشد، پس باید وجوب وجود او از این حیث که واجب‌الوجود است از ناحیه چیزی غیر از خودش باشد. پس وجوب وجود او از این حیث نیست که واجب‌الوجود است (ابن‌سینا، ۱۴۱۸: ۳۷۰؛ دادجو، ۱۳۹۰: ۲۶۰-۲۶۲). حقیقت واجب‌تعالی

و وجودش یکی است واجب تعالی ماهیت ندارد. «حقیقة الأول الإنیة»؛ «حقیقت اول انیّت او است» (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۱۸۶).

در اشارات آمده است: وجود نسبت به ذات یا ماهیت واجب الوجود چهار حالت دارد:

۱. وجود عین ذات واجب الوجود است. و این فرض همان مطلوب ماست.
۲. وجود جزء ذات واجب الوجود است. بدیهی است که جزء ذات یا جزء عقلی است مانند جنس و فصل، و یا جزء خارجی مانند صورت و ماده. در ادامه اثبات می‌کنیم واجب الوجود مرکب نیست.
۳. وجود، لازم ذات واجب الوجود است. این فرض هم مستلزم این است که ماهیت، علت برای وجود باشد و باطل است.
۴. وجود، عرضی مفارق برای ذات واجب الوجود است. این فرض نیز باطل است؛ چراکه مستلزم این است که وجود واجب الوجود معلول غیر باشد و این با وجوب وجود ناسازگار است (بهشتی، ۱۳۸۷: ۳۲۳).

مورد نخست، وجود عین ذات باشد، مطلوب ماست؛ اما مورد دوم، وجود جزء ذات باشد، مستلزم ترکیب است و باطل است؛ بنابراین وجود زائد بر ذات اوست خواه عرضی لازم و خواه عرضی مفارق نیز باطل است.

این استدلال در قالب دو مقدمه و یک نتیجه چنین می‌شود:

مقدمه نخست: واجب الوجود وجودش از غیر نیست؛

مقدمه دوم: هرچه وجودش از غیر نیست وجود ذاتی اوست؛

نتیجه: واجب الوجود، وجود ذاتی اوست (بهشتی، ۱۳۸۷: ۳۲۴-۳۲۵).

۳.۴ دلیل سوم

ابن سینا هم در الهیات شفا و نیز تعلیقات بر ماهیت نداشتن واجب این دلیل را آورده است؛ در بحث از این که در واجب الوجود ترکیب راه ندارد و اصولاً تعریف حدی و نیز برهانی برای واجب الوجود وجود ندارد، مفهوم واجب الوجود را «انیّت محض» دانسته و چنین استدلال می‌کند: واجب الوجود دارای جنس نیست؛ زیرا واجب الوجود دارای ماهیت نیست، و آنچه دارای ماهیت نباشد دارای جنس نخواهد بود چراکه جنس در جواب ماهیت می‌آید. جنس از جهتی بخشی از شیء است، و لذا واجب الوجود مرکب نیست. واجب الوجود

دارای فصل هم نیست. چون واجب‌الوجود دارای جنس و فصل نیست پس دارای تعریف هم نیست و اثبات واجب‌الوجود برهانی نیست؛ زیرا واجب‌الوجود دارای علتی نیست و به همین سبب نمی‌توان برهان لمّی بر وجود او اقامه کرد (ابن‌سینا، ۱۴۱۸: ۳۶۷-۳۶۹، و ۱۴۰۴: ۳۶، ۷۰ و ۱۸۶؛ دادجو، ۱۳۹۰: ۲۶۰-۲۶۲). از این‌جا می‌توان گفت او کامل‌ترین است هرچه کمال را از او سلب کند، از او سلب می‌شود. بنابراین بنابر اثبات نفی ماهیت از حق‌تعالی، ابن‌سینا قائل است که واجب‌تعالی اجزای حدی اعم از ماده و صورت و جنس و فصل ندارد؛ زیرا واجب‌تعالی دارای ماهیتی که وجود بر آن عارض شود نیست؛ از این‌رو از هر مفهومی که بر ماهیت صدق کند پیراسته است اعم از جنس و نوع و فصل و نیز مفاهیم عرضی که پس از تکمیل معنای نوع بر آن عارض می‌شوند (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۱۰۱).

بنابراین ترکیب در ذات واجب‌الوجود راه ندارد و ترکیب و انقسام، لازم و ملزوم یکدیگرند. هرکجا ترکیب باشد انقسام هست و هرکجا انقسام باشد ترکیب هم هست و این دو از یکدیگر انفکاک‌ناپذیرند. اگر واجب‌الوجود مرکب از دو یا چند چیز باشد، اولاً وجوب واجب‌الوجود به سبب آن‌هاست؛ ثانیاً یکی از آن‌ها یا همه آن‌ها بر واجب‌الوجود تقدم دارند. در قیاس شرطی فوق هر دو تالی مرفوع است؛ یعنی هم واجب‌الوجود بالذات، واجب‌الوجود بالغیر و معلول غیر نمی‌شود و هم واجب‌الوجود مسبوق به یک یا چند جزء نیست. با رفع تالی‌های مزبور، مقدم نیز رفع می‌شود؛ یعنی واجب‌الوجود مرکب نیست. بنابراین واجب‌الوجود دارای اجزای خارجی و نیز اجزای کمی نیست (بهشتی، ۱۳۸۷: ۳۰۸؛ ابن‌سینا، ۱۳۶۴: ۲۲۷-۲۲۸)

اینک به بحث درباره عینیت وجود و ماهیت در واجب‌تعالی می‌پردازیم.

۵. دلیل بر عینیت وجود و ماهیت در واجب‌الوجود

ابن‌سینا هم در تعلیقات و نیز الهیات دانشنامه الهی با این بیان مفهوم خدا را بیان می‌کند که وجود و ماهیت در واجب‌الوجود یکی است و تغایر آن‌ها در مخلوقات و موجودات ممکن است.

در تعلیقات می‌گوید:

واجب‌الوجود ماهیتش، ایتش است. و ایتتی زائد بر ماهیتش نیست؛ بلکه ماهیتی برای او جز ایتش نیست^۷

استدلال او چنین است: وجود از لوازم ذات است نه از مقومات آن. واجب‌الوجود هم ایجاب‌کننده وجود است هم علت وجود است. برای واجب‌الوجود که ماهیتی برای او جز انیتش نیست، وجود حقیقت آن است و هرگاه به عنوان صفتی باشد آن صفت همان تأکید وجود است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۳۳۶). اما وجود برای همه چیزهایی که غیر از او هستند داخل در ماهیت آن‌ها نیست؛ بلکه از خارج بر آن‌ها عارض شده است و از لوازم آن‌ها نیست. وجود واجب برای او از ذاتش است. پس او واحد است و همان‌طور که قرآن فرموده «شهد الله أنه لا اله الا هو» هر آنچه وجودش لذاته است واجب است واحد باشد. وجود مطلق که بالذات است معلول نیست؛ زیرا ماهیتی برای او جز انیتش نیست. پس وجوب وجود ماهیتی برای او جز انیتش نیست. هر آنچه دارای ماهیت است معلول است چراکه وجودش لذاته نیست؛ بلکه لغیره است (همان: ۷۰).

وجود برای واجب‌الوجود به چه معناست؟ ابن‌سینا به خداوند به مثابه خالق قائل است که مخلوقات را ایجاد می‌کند و به آن‌ها «وجود» می‌بخشد. او ایجاد مخلوقات را بر اساس نظریه «فیض» توجیه می‌کند^۱ و معتقد است از آن‌جا که خود خداوند وجود محض است در هر لحظه در حال فیضان و سرازیری وجود مخلوقات است و خداوند با تعقل و علمی که به نظام عالم و مخلوقات دارد، منشأ وجود و ایجاد مخلوقات واقع می‌شود. خداوند وجود محضی است که «ماهیت» او عین «وجود» اوست و فقط مخلوقات هستند که مرکب از «وجود» و «ماهیت» اند (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۱۰۱؛ ابن‌سینا، ۱۴۱۸: ۱۴-۱۵). خداوند «وجود» یک «ماهیت» را به آن «ماهیت» اعطا می‌کند و آن «ماهیت» «موجود» می‌شود. همین افاده «وجود» از تعقل خداوند ناشی است و «فعل تعقل» خداوند عین «فعل وجوددادن» خداوند است (ابن‌سینا، ۱۴۱۸: ۳۸۲-۳۸۴؛ یثربی، ۱۳۸۵: ۱۷۵). «وجوددادن» در ابن‌سینا، عبارت از «موجودکردن» است و موجودات مخلوقاتی هستند که وجود را از ناحیه خداوند و تحت فیض دریافت کرده‌اند.

خواجه می‌گوید مراد از وجود عینی داخل در مفهوم ذات واجب‌الوجود است، وجود مشترک مفهومی که در عقل موجود است؛ یعنی وجود اثباتی یا عام نیست؛ بلکه وجود خاصی است که مبدأ نخستین همه موجودات است (بهشتی، ۱۳۸۷: ۳۲۶-۳۲۷). مراد از وجود در بحث «الأول الحقیقه الإتییه»، وجود به معنای فعل وجود دادن است. درحقیقت وجود تفاوتی میان ذات واجب و سایر اشیا نیست.

معنی واجب‌الوجود بذاته، نفس واجبیت است و همان وجود بذات اوست و هر صفتی از صفات برای او بالفعل است و قوه‌ای در آن‌ها نیست و بنابراین امکان و استعداد نیز در آن‌ها راه ندارد (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۵۰).

وجوب وجود، ماهیت موجود واجب را تشکیل می‌دهد. در او ماهیت و وجود یکی است به همین دلیل باید ماهیتش موجود باشد. وجود واجب امری بسیط است و در حد اعلای بساطت است. واجب‌الوجود وجودی است که عارض بر ماهیت نیست (بهشتی، ۱۳۸۷: ۲۸۰).

شاید ارزش‌مندترین ویژگی نظریه وحدت ابن‌سینا تأکید مبتنی بر این واقعیت است که منحصراً در خداوند، وجود با ماهیت یکی باشد و بین ماهیت و وجود او نباید انفکاک باشد؛ چراکه وجود او عین ماهیت اوست.

ابن‌سینا در الهیات دانشنامه علایی می‌گوید هر آنچه ماهیت او غیر از انیتش است واجب‌الوجود نیست. و هر چیزی که ماهیت آن غیر از انیت آن است انیت او عرضی است. و هر آنچه وجودش عرضی باشد معلول است و دارای علتی است (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۷۸).

ابن‌سینا در بررسی صفات واجب‌تعالی نیز به عینیت وجود و ماهیت در واجب‌الوجود توجه داشته و با این پیش‌فرض صفات را اثبات کرده است:

۱. واجب‌الوجود ذاتش و تمامی حیثیاتش واجب‌الوجود است. «ممکن نیست که وجود واجب‌الوجود همسنگ با وجودی دیگر باشد؛ یعنی هر یک از آن دو واجب مفروض با دیگری در وجوب وجود مساوی و متلازم باهم باشند و البته ممکن نیست که وجود واجب‌الوجود از اجتماع کثرتی حاصل آید» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۳۱۶).

ابن‌سینا در این مورد که واجب‌الوجود بالذات، واجب‌الوجود من جمیع الجهات است به طور غیرمستقیم از نفی ترکیب، اثبات بساطت بحث کرده است^۹ (بهشتی، ۱۳۸۷: ۳۰۶). از جمله در بحث از صفت کمال محض برای واجب‌تعالی از طریق این‌که واجب‌الوجود از همه جهات واجب است به اثبات کمال محض بودن واجب‌الوجود می‌پردازد. آنچه واجب‌الوجود بالذات است واجب‌الوجود از همه جهات هست؛ در غیر این صورت از جهتی واجب‌الوجود است و از جهتی ممکن‌الوجود است. این خلاف فرض است. حال آن‌که واجب‌الوجود از جمیع جهات واجب است (ابن‌سینا، ۱۳۶۳: ۶) و هیچ نقصی در او نیست.

ابن سینا در فصل ششم مقاله دوم الهیات نجات، واجب بودن از جمیع جهات واجب تعالی را چنین بیان می‌کند:

واجب الوجود بالذات، از همه جهات واجب است اگر از حیثی واجب و از حیث دیگر ممکن باشد، وجود و عدم این جهت ممکن، معلول علتی خواهد بود. بنابراین ذات او به علت وجود یا علت عدم این جهت، وابسته خواهد بود و در این صورت واجب مطلق نخواهد بود ... هیچ یک از صفات و کمالات واجب، از وجود واجب متأخر نیست و همه صفات را که می‌تواند داشته باشد به صورت واجب و ضروری داراست؛ پس واجب دارای هیچ حالت منتظره‌ای نیست (ابن سینا، ۱۳۷۹: ۵۵۳؛ یثربی، ۱۳۸۵: ۱۲۲-۱۲۳).

در الهیات شفا نیز در فصل ششم از مقاله اول به صراحت بیان می‌کند که واجب الوجود بذاته واجب الوجود از جمیع جهات است (ابن سینا، ۱۴۱۸: ۴۹)

۲. واجب الوجود مستغنی از دیگران است و قائم به خود است و هستی خود را از غیر نگرفته است. او قیوم است و وجودش به هیچ غیری وابسته نیست. ابن سینا در اشارات می‌گوید «حق بالذاته واجب است و وجودش از ذاتش است بنابراین او قیوم است» (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۹۷). در عین حال هر چه وجود آن، به ذات خود باشد، حق خالص و محض است؛ زیرا حقیقت هر چیزی همان خصوصیت وجود اوست که برایش ثابت است. پس واجب الوجود حق است؛ چیزی احق از واجب الوجود نیست (ابن سینا، ۱۴۱۸: ۳۸۰-۳۸۱؛ ابن سینا، ۱۳۶۳: ۱۱).

بنابراین از صفت قائم به ذات بودن و این که وجود واجب، عین ذات اوست صفت قیوم بودن، حق خالص و محض بودن و نیز غنی بالذات بودن اثبات می‌شود.

۳. وجود واجب عین تعین و تشخیص است. برای موجودیت شیء در خارج، تعین و تشخیص لازم است «الشیء ما لم یتشخص لم یوجد» تا شیء تشخیص پیدا نکند، موجود نمی‌شود. اگر موجودیت چیزی ثابت شد حتماً تشخیص و تعین او نیز ثابت می‌شود. لازمه تعین نداشتن واجب الوجود، تحقق وجودی نداشتن واجب الوجود است. بنابراین واجب الوجود وجود دارد پس تعین دارد (بهشتی، ۱۳۷۵: ۲۱۱). هیچ نوع کثرتی نه از حیث مفهوم و نه از حیث تشخیص در واجب راه ندارد؛ زیرا تکثر در شیء به سبب تکثر در معنا و مفهوم شیء است و در ذات واجب تمام معانی واحد است و تکثر در تشخیص هم ندارد؛ زیرا تشخیص واجب الوجود عین وجود او است.

۶. تحلیل این دو بیان

بنابر تمام آنچه تاکنون گفته شد ثابت می‌شود ماهیت واجب همان وجود اوست و ماهیتی غیر از وجودش ندارد. مسئله «الحق لا ماهیه له» یا «الحق ماهیه انیته» هر دو به این معناست که واجب‌الوجود ماهیتی که وجود عارض بر آن شود ندارد. و به حکم وجوب ذاتی، واجب‌الوجود مجرد و منزله از ماهیت است و گرنه مشکل دور و تسلسل و امکان و سایر نقایص که شایسته ساحت واجب‌الوجود نیست پیش می‌آید (بهشتی، ۱۳۸۷: ۲۳۶).

هر زمان ابن سینا می‌گوید واجب‌تعالی ماهیت ندارد منظور این است که ماهیتی علاوه بر وجودش که وجود بر او عارض شود، چنان‌که در مخلوقات و ممکنات چنین است، ندارد. چنان‌که در تعلیقات در ادامه عبارت «الواجب‌الوجود ماهیه انیته» می‌آورد: «بل لا ماهیه له غیر الآتیة...»؛ یعنی ماهیتی را که وجود عارض بر آن می‌شود ندارد؛ و در واقع ماهیت واجب همان، انیته او است. و چنان‌که پیش از این دیدیم ماهیت به معنای «ماهه الشیء هو هو» که بیان‌کننده هویت شیء است، و «هویت» هم همان وجود عینی و فردی و غیر قابل اشتراک شیء است با مفهوم «انیته» در ابن سینا یکی است. و می‌توان چنین گفت که بیان ابن سینا در تعلیقات «الواجب‌الوجود ماهیه انیته» ناظر بر این معنا از ماهیت دارد. واجب‌تعالی ماهیتش انیته اوست با این معنا از ماهیت سازگار است. و سلب ماهیت از واجب نیز به ماهیت به معنای «مایقال فی جواب ماهو» برمی‌گردد.

از سوی دیگر واجب‌الوجود ماهیت ندارد؛ یعنی ماهیتی را که حقیقت مشترک هر شیء است و قوام ذاتی شیء بسته به آن است ندارد؛ اگر دارای چنین ماهیتی باشد ماهیتش با ماهیت تعدادی از موجودات دیگر اشتراک می‌داشت. چنین ماهیتی که مشترک شیء است معادل همان «مایقال فی جواب ماهو» است. ابن سینا این قسم ماهیت را از واجب‌الوجود نفی کرده است. چنان‌که این سینا در تعلیقات می‌گوید:

ماهیتی که در سایر اشیا هست در واجب‌الوجود نیست؛ واجب‌الوجود انیته است؛ زیرا واجب‌الوجود نه جنسی دارد و نه فصلی و نه برای او در جنس شریکی هست. و فصلی نیز برای او نیست. پس حدی برای او نیست. محلی و موضوعی هم برای او نیست. جزء و اجزا و سببی نیز ندارد؛ اجزایی که سبب تشکیل کل شوند. تغییری در او نیست. و وجود او در اعیان نیست (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۱۸۷)

ابن‌سینا با بیان این مسئله به دنبال تنزه واجب‌الوجود از هرگونه نقص است و اثبات وجود محض و وحدانیت اوست.

بنابراین در هر دو بیان، وجود محض بودن واجب‌الوجود مد نظر است؛ و ماهیت او همان انیّت اوست، و سلب ماهیت از واجب‌تعالی در هر دو عبارت، به سلب ماهیت به معنای «ما یقال فی جواب ماهو» اشاره دارد. اگرچه ابن‌سینا در مورد ماهیت به معنای نخستین آن، یعنی «ماهه الشیء هوهو»، صراحتاً درباره واجب‌تعالی سخنی نگفته است، اما اندیشمندان بعدی مانند حاجی سبزواری و نیز علامه طباطبایی ماهیت به این معنا را شامل واجب‌تعالی نیز دانسته‌اند. و علاوه بر سخن این اندیشمندان می‌توان چنین برداشت کرد که ماهیت در معنای نخستین همان وجود عینی و شخصی و منفرد است و انیّت هم یعنی وجود عینی و غیر قابل اشتراک، بنابراین ماهیت در تحقق و وجود عینیش با انیّت یکی است و این شامل واجب‌تعالی نیز می‌شود.

چنین واجب‌الوجودی که ماهیت او عین وجود اوست و ماهیتی را که در مخلوقات و ممکنات است ندارد دارای ویژگی‌هایی است که در ادامه بحث خواهیم کرد.

۷. ویژگی‌های واجب‌الوجود

با توجه به آنچه گذشت، ویژگی‌های واجب‌الوجود چنین هستند:

۱. واجب‌الوجود مرکب و منقسم نیست؛ اگر ذات واجب‌الوجود از دو یا چند جزء مرکب بوده باشد تا واجب‌الوجود از اجتماع آن اجزا بوده باشد، پس یکی از آن‌ها و یا هر یک از آن‌ها باید قبل از ذات بوده و مقوم آن باشند؛ زیرا که قوام ذات به آن‌ها است. واجب‌الوجود نه در معنی و نه در مقدار قابل تقسیم نخواهد بود؛ زیرا مرکب بودن به معنای امکان است و تنزل از حد وجوب ذاتی است. بر این اساس هیچ ترکیبی اعم از ترکیب ماهیت و وجود، جنس و فصل، ترکیب کمی و غیره در وجود واجب راه ندارد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۱۰۱؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۸: ۱۸۵).

۲. واجب‌الوجود علتی ندارد (ابن‌سینا، ۱۴۱۸: ۴۹؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۳۱۴)؛ اگر واجب‌الوجود علتی برای وجودش داشته باشد وجودش به واسطه آن علت خواهد بود و تا وقتی علت نباشد این واجب‌الوجود تحقق نخواهد داشت. هرچیز که وجودش به واسطه چیز دیگری باشد هرگاه ذات او را بدون آن غیر لحاظ کنیم وجود برایش ضروری نخواهد

بود؛ در نتیجه واجب‌الوجود بالذات نیست. چنین موجودی شایسته نیست که واجب‌الوجود باشد که علت انیت است؛ زیرا اگر ماهیت آن دارای هستی بود تا از آن انیت یافته باشد باید پیش از هستی علت انیت باشد. اگر ماهیت آن دارای هستی نباشد شایسته نیست علت هیچ‌چیزی باشد چون هرچیزی که هستی ندارد نمی‌تواند علت باشد و هرچیزی که علت نیست علت هستی نیست (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۷۸؛ و ۱۴۱۸: ۵۰). از سوی دیگر اگر واجب‌الوجود علتی داشته باشد معلول خواهد بود و وابسته به علت خود. در این صورت معلول فی‌ذاته بدون توجه به علتش وجود برایش ضرورت نخواهد داشت؛ درحالی‌که واجب‌الوجود بالذات است؛ یعنی فرض واجب واجب‌الوجود معلول و دارای علت، فرضی متناقض است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۳۱۹).

به نظر ابن‌سینا چیزی که واجب‌الوجود بالذات است نمی‌تواند در عین این‌که واجب‌الوجود بالذات است واجب‌الوجود بالغیر باشد.

۳. واجب‌الوجود علت همه ممکنات و طرف است (ابن‌سینا، ۱۳۶۳: ۲۲؛ ۱۳۸۸: ۷۸-۷۹؛ و ۱۳۷۵: ۹۸). ابن‌سینا در *الهیات شفا و التعلیقات برهان وسط و طرف* را نقل کرده است. علت‌ها از هر سنخ که باشد متناهی هستند و هر یک دارای مبدأ اولی است و مبدأ همه آن‌ها یکی است. مبدأ اول وجودی جدای از همه موجودات دارد، واجب‌الوجود است و هر موجودی وجود خود را از او گرفته است.

۴. واجب‌الوجود با هیچ موجود دیگری تکافؤ ندارد؛

ممکن نیست که وجود واجب‌الوجود با وجود دیگری تکافؤ داشته باشد و ملازم باشد؛ تا این‌که هر یک از آن دو [واجب فرضی]، با دیگری در وجوب و وجود مساوی و متلازم با هم باشند. جایز نیست وجود واجب از اجتماع کثرتی حاصل آید (ابن‌سینا، ۱۴۱۸: ۴۹؛ دادجو، ۱۳۹۰: ۳۰).

واجب‌الوجود با هیچ موجودی اعم از موجود در خارج یا موجود در ذهن تلازم و تکافؤی در وجود ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۳۱۶).

۵. موجود نخستین بر سایر چیزهایی که در هستی بعد از اویند گواهی می‌دهد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۳۷۸؛ ۱۳۷۵: ۱۰۲).

۶. حقیقت واجب نمی‌تواند مشترک باشد؛ بنابراین واجب‌الوجود نامتغیر، نامتکثر و در وجود خاصش مشارکت‌ناپذیر است (ابن‌سینا، ۱۴۱۸: ۴۹؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۳۱۷). مراد

این است که هیچ چیزی نمی‌تواند در وجود خاص او و نیز صفاتی که مختص به او هستند، همسان با او باشد و هیچ موجودی شریک با او نیست.

به نظر ابن‌سینا لازمه این خصوصیات برای واجب‌الوجود چند چیز است: نخست این است که واجب‌الوجود مضاف نباشد. مراد از مضاف در این جا اضافه مقولات نیست، بلکه منظور متعلق وجودی است. «ولا متعلق بغیره فیه» واجب‌الوجود در وجودش به غیر خودش تعلق ندارد، آن‌گونه که عرض به موضوع یا صورت به ماده تعلق دارد. واجب‌الوجود بالذات علتی ندارد پس معلول نخواهد بود و اگر معلول نباشد تعلقی به غیر از خود پیدا نمی‌کند (ابن‌سینا، ۱۴۱۸: ۴۹-۵۰؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۳۱۷-۳۱۸). دوم این‌که واجب‌الوجود متغیر نباشد: ابن‌سینا در مبدأ و معاد و نجات درباره «من جمیع جهات» بودن واجب‌الوجود استدلال کرده است که واجب‌الوجود به ذات خویش وجودش واجب است؛ زیرا در غیر این صورت از جهتی واجب بود و از جهتی ممکن، و ناگزیر وجود و عدم آن جهت ممکن به علتی وابسته خواهد بود. پس ذات واجب به دو علت بسته و متعلق است و به ذات خویش به طور مطلق واجب نخواهد بود؛ بنابراین هیچ صفتی برای واجب‌الوجود در حالت انتظار نیست و هیچ کمالی از واجب از وجودش متأخر نیست. و واجب دارای هیچ حالت منتظره‌ای نیست خواه این حالت منتظره اراده، طبیعت، علم و خواه صفتی از صفات ذاتی دیگرش باشد (ابن‌سینا، ۱۳۶۳: ۶؛ ۱۳۷۹: ۵۵۳).

واجب‌الوجود بالذات اگر وجوب وجود برایش از جمیع جهات نباشد و جهاتی باشد که در او نباشد پس برای آن‌که آن جهت در او تحقق یابد باید از جهتی بالقوه باشد و برای آن‌که از آن جهت هم به فعلیت درآید بایستی از قوه به سمت فعلیت حرکت کند و لازمه این حرکت، تغییر و دگرگونی واجب‌الوجود است. تغییر از حالت بالقوه به سوی حالت بالفعل است. بعد از این امر برای واجب‌الوجود محال است و دگرگونی با وجوب وجود در تناقض است.

از سوی دیگر، واجب‌الوجود وجوب وجودش از همه جهات است فعلیت محض است و هرچه که فعلیت محض است ثابت است و ثبوت او همیشگی است و اگر ثبوت او همیشگی نباشد دیگر واجب‌الوجود بودن او معنایی ندارد.

و ابن‌سینا در اشارت نیز می‌گوید که واجب‌الوجود متغیر نیست؛ یعنی در ذات و صفاتش تغییر راه ندارد. ذات خداوند ذاتی تغییرناپذیر است، صفات حقیقی محض را

داراست و آن دسته از صفات حقیقی ذات اضافی را که ذات موصوف را دچار دگرگونی نمی‌کنند نیز دارد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۳۱۱-۳۱۶).

۸. نتیجه‌گیری

۱. عینیت وجود و ماهیت در اندیشه ابن‌سینا با نفی ماهیت از واجب‌تعالی به یک معناست از دو حیث. در این نوشتار سخن از عینیت وجود و ماهیت آوردیم که به نوعی نفی ماهیت از واجب را نیز ضمن آن بیان کردیم.

۲. درک مفهوم واجب‌الوجود نزد ابن‌سینا مبتنی بر درک وجودشناسی ابن‌سینا است؛ چنان‌که در بحث اثبات وجود خدا و برهان امکان و وجوب از مباحث وجودشناسی بهره می‌گیرد برای شناخت مفهوم واجب‌الوجود نیز به فهم مباحث وجودشناسی نیاز هست؛ از جمله مبحث تمایز وجود و ماهیت و نیز تقسیم موجود به واجب و ممکن. تمایز وجود و ماهیت در ممکنات امری اعتباری و ذهنی است و در واجب‌الوجود هیچ‌گونه تمایزی چه ذهنی و چه عینی قابل تصور نیست.

۳. واجب‌الوجود «انیت» است و ماهیتی جز انیتش ندارد و نمی‌توان ماهیتی برای او تصور کرد که وجود بر آن عارض شود؛ زیرا در این صورت نیاز به علتی خواهد داشت و واجب‌الوجود نیازمند علت خواهد بود و با مفهوم واجب‌الوجود سازگار نخواهد بود.

۴. عینیت ذات و وجود در خداوند در صفت بساطت محض و سلب هرگونه ترکیب چه خارجی و چه ذهنی و چه منطقی از خداوند نیز به دست می‌آید؛ و ابن‌سینا معتقد است واجب‌الوجود به دلیل نداشتن ماهیت، جنس و فصل ندارد و حدیذیر نیست.

۵. یگانگی واجب‌الوجود و نیز کمال محض بودن او، قائم به ذاتی بودنش، و نیز حق محض و قیوم‌بودن، صفاتی هستند که بیان‌کننده عینیت ذات و وجود واجب‌تعالی هستند؛ و اثبات واجب‌الوجود من جمیع جهات، علاوه بر اثبات این صفات، ثابت می‌کند که حقیقت واجب‌تعالی جز وجود نیست.

۶. دو عبارت «الأول الحقیقه أنه» و «الواجب‌الوجود الماهیه آنیته» هر دو اشاره به این دارند که واجب‌الوجود ماهیتی که غیر از انیتش باشد و وجود بر آن عارض شود ندارد، و هر دو بیان‌کننده یک مسئله هستند: نفی ماهیت به معنای «مايقال فی جواب ماهو» از واجب‌الوجود، و منزه کردن او از هرگونه ترکیب، و اثبات یگانگی و بساطت مطلق اوست.

پی‌نوشت

۱. چنان‌که حاجی سبزواری می‌گوید: «الحق ماهیه انیه»؛ ماهیت حق، وجود او است (سبزواری، ۱۳۶۹: ۵).
۲. فما كان من الألفاظ الكلية يدل على حقيقة ذات شيء أو أشياء، فذلك هو الدال على الماهية. (ابن سینا، ۱۴۰۵، ۳۰)
۳. پرسش‌های علمی چهار نوع‌اند: «هل» [آیا]، «ما» [چه]، «أى» [کدام] و «لم» [چرا]. «هل» پرسش از وجود است (کندی، ۱۳۸۷: ۸).
۴. نسبت است به إن تأکیدى.
۵. إن الأول لا ماهیه له غیر الإنیه.
۶. «فلا ماهیه لواجب الوجود غیر أنه واجب الوجود، و هذه هی الإنیه» (ابن سینا، ۱۴۱۸: ۳۷۰).
۷. «واجب الوجود ماهيته آنيته، ليس آنيته زائدة على ماهيته، بل لا ماهية له غير الآنية...» (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۱۸۷).
۸. رک: ابن سینا، ۱۳۷۵: نمط ۶.
۹. مصباح یزدی در شرح الهیات شفا از مرحوم خوانساری ذیل این کلام ابن سینا «واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جميع جهات» گفته است ابن سینا نه در فصل ششم از مقاله نخست الهیات شفا و نه در فصول بعدی دلیلی برای این مطلب اقامه نمی‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۳۱۵).

منابع

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۲). قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن سینا (۱۳۷۵). الاشارات و التنبيهات، قم: نشر البلاغه.
- ابن سینا (۱۳۶۳). مبدأ و المعاد، به اهتمام عبدالله نورانی، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مگ‌گیل شعبه تهران.
- ابن سینا (۱۴۱۸). الهیات من کتاب الشفاء، آیت‌الله حسن‌زاده آملی، قم: مکتبه الاعلام الاسلامی، مرکز نشر.
- ابن سینا (۱۴۰۴). التعليقات، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ابن سینا (۱۴۰۵). الشفاء-المنطق، قم: مرعشی نجفی.
- ابن سینا (۱۳۹۰). الهیات از کتاب شفا، ویرایش و ترجمه ابراهیم دادجو، تهران: امیرکبیر.

- ابن سینا (۱۳۶۴، ۱۳۷۹). *النجاه من العرق فی بحر الضلالات*، مقدمه و تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن سینا (۱۳۷۱). *المباحثات*، محسن بیدارفر، قم: بیدار.
- ابن سینا (۱۳۸۳). *الهیات دانشنامه علایی*، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- بهشتی، احمد (۱۳۷۵). *الاشارات و التنبیهای شیخ‌الرئیس ابن سینا* (شرح و توضیح)، تهران: مؤسسه فرهنگی آرایه.
- بهشتی، احمد (۱۳۸۷). *هستی و علل آن، شرح نمط چهارم از کتاب الاشارات و التنبیهای شیخ‌الرئیس ابن سینا*، قم: بوستان کتاب.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۸۸). *دروس شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا نمط چهارم*، قم: آیت اشراق.
- حکمت، نصرالله (۱۳۸۹). *متافیزیک ابن سینا*، تهران: الهام.
- حکمت، نصرالله (۱۳۹۰). *درسنامه حکمت مشاء*، تهران: نشر علمی.
- دادجو، ابراهیم (۱۳۹۰). *الهیات از کتاب شفا* (ویرایش و ترجمه)، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ذبیحی، محمد (۱۳۸۹). *فلسفه مشاء*، با تکیه بر اهرام آرای ابن سینا، تهران: سمت.
- سبزواری، ملاحادی (۱۳۶۹). *شرح غررالفرائد یا شرح منظومه حکمت قسمت امور عامه و جوهر و عرض*، با اهتمام مهدی محقق و توشی هیکو ایزوتسو، تهران: دانشگاه تهران.
- شیروانی، علی (۱۳۸۹). *ترجمه و شرح بادیه‌الحکمه*، ج ۲، قم: بوستان کتاب.
- فارابی، ابونصر (۱۹۸۶). *الحروف*، مقدمه و تحقیق محسن مهدی، بیروت: دارالمشرق.
- کاکایی، مستانه، عباسی حسین آبادی، حسن (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی معنای وجود از دیدگاه ابن‌سینا و توماس آکوئینی»، پژوهش‌های هستی‌شناختی، ش ۷.
- کندی (۱۳۸۷). *مجموعه رسائل کندی*، محمود یوسف‌ثانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مصباح، محمدتقی (۱۳۸۲ و ۱۳۹۱). *شرح الهیات شفا*، ج ۱، تحقیق و نگارش محمدباقر ملکیان، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- یثربی، یحیی (۱۳۸۵). *ترجمه الهیات نجات*، قم: مؤسسه بوستان کتاب.